

پدر ثروتمند

پدر فقیر

آنچه ثروتمندان در مورد پول به کودکانشان می‌آموزند،
ولی افراد فقیر و متوسط از آن غافلند

مؤلف:

رابرت تی. کیوساکی

مترجم:

سمیرا صوفی

سرشناسه	کیوساکی، رابرت تی، ۱۹۴۷م
عنوان و پدیدآور	پدر ثروتمند پدر فقیر، آنچه ثروتمندان در مورد پول به کودکانشان می-آموزند و / تالیف رابرت تی کیوساکی، ترجمه سمیرا صوفی
مشخصات نشر	تهران، آراد کتاب
مشخصات ظاهری	۲۷۰ ص
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۱۸۶-۲۶۴-۹
یادداشت	عنوان اصلی Rich dad poor dad
موضوع	امور مالی شخصی
موضوع	سرمایه گذاری - ثروتمندان
شناسه افزوده	لار، شارون ال.
شناسه افزوده	صوفی، سمیرا، ۱۳۶۷، مترجم
رده بندی کنگره	۳۹۰ / ۴ پ ۹ ک / HG ۱۷۹
رده بندی دیویی	۳۲ / ۱۴
شماره کتابخانه ملی	۴۵۷۳۶۳۸

پدر ثروتمند پدر فقیر

ترجمه : سمیرا صوفی	ناشر: آراد کتاب
نوبت چاپ: اول ۱۳۹۶	تیراژ: ۱۰۰۰ جلد
چاپ و صحافی: مهرگان	قیمت: ۱۸۵۰۰۰ ریال
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۸۶-۲۶۴-۹	

حق چاپ برای ناشر محفوظ است. کلیه حقوق و حق چاپ متن، طرح روی جلد و عنوان کتاب، منحصراً به قانون حمایت حقوق مؤلفان، مصنفان و هنرمندان مصوب ۱۳۴۸ برای انتشارات آراد کتاب محفوظ است و متخلفین تحت پیگرد قانونی قرار می گیرند.

مرکز پخش و فروش:

تلفن: ۰۹۱۲۳۰۶۲۳۵۸ - ۶۶۴۸۲۲۲۶ - ۶۶۹۷۵۲۸۵

فروشگاه اینترنتی: www.aradbook.com

فهرست مطالب

عنوان

صفحه

مقدمه

۷

۷ پدر ثروتمند، پدر فقیر

فصل اول

۱۹ درس اول: ثروتمندان از پول کار نمی‌کنند

فصل دوم

۶۷ درس دوم: چرا ادبیات مال را آموزش می‌دهیم؟

فصل سوم

۱۰۶ درس سوم: تجارت خود را مدیریت کنید

فصل چهارم

۱۱۸ درس چهارم: تاریخچه‌ی مالیات‌ها و قابلیت شرکت‌ها

فصل پنجم

۱۳۴ درس پنجم: ثروتمندان پول را می‌یابند

فصل ششم

۱۶۶ درس ششم: کار کنید تا بیاموزید، برای پول کار نکنید

فصل هفتم

درس هفتم: بر موانع غلبه کنید..... ۱۸۴

فصل هشتم

درس هشتم: دست به کار شوید..... ۲۱۰

فصل نهم

درس نهم: هنوز اطلاعات بیش‌تری می‌خواهید؟ در این فصل پیشنهاداتی برای

عملی کردن وجه دارن..... ۲۴۲

افکار و عقاید نهایی..... ۲۴۹

راجع به مؤلف: رابرت کیوسک..... ۲۵۹

مروزی اجمالی بر سایر آثار مؤلف..... ۲۶۱

مقدمه

«پدر ثروتمند، پدر فقیر»

داشتن دو پدر، ارضایت‌بخش‌تری از نقطه نظرات متقابل را به من داد:
نقطه نظرات یک مرد ثروتمند و یک مرد فقیر.

من دو پدر داشتم، یکی ثروتمند و یکی فقیر بود.

پدر دوم تحصیل‌کرده و باهوش بود، او مدرک دکتریا داشت و دوره‌ی چهار ساله‌ی کارشناسی را در کمتر از دو سال به پایان رسانده بود سپس وارد دانشگاه استنفورد واقع در شیکاگو^۱ و دانشگاه شمال‌غربی^۲ شده بود تا تحصیلات تکمیلی‌اش را در زمینه‌ی علوم مالی تکمیل سازد.

پدر اول، هرگز کلاس هشتم را هم به پایان نرساند. هر دو، دوران کودکی فوق‌العاده‌ای داشتند و طی دوران زندگی‌شان سخت‌کوش بودند.

هر دو در آمد بالایی داشتند. با این حال یکی از آن‌ها با مشکلات مالی دست‌وپنجه نرم می‌کرد و دیگری یکی از ثروتمندترین مردان هاوایی^۳ شد. یکی از

1. Stanford University of Chicago

2. Northwestern University

3. Hawaii

آن‌ها در حالی مُرد که ده‌ها میلیون دلار برای خانواده‌اش، خیریه‌هایش و کلیسایش به ارث گذاشته بود و دیگری تنها بدهی‌های پرداخت‌نشده‌اش را به ارث گذاشت! هر دو مرد باراده، باجذب و بانفوذ بودند و مرا نصیحت می‌کردند، اما توصیه‌های مشابهی به من نمی‌کردند. هر دو، اعتقاد راسخی به تحصیلات داشتند، اما رشته‌ی تحصیلی مشابهی را پیشنهاد نمی‌کردند. اگر فقط یک پدر داشتم، می‌بایست توصیه‌ها و پیشنهاداتش را رد یا قبول می‌کردم. اما داشتن دو پدر، فرصت بهره‌وری از نقطه‌نظرات متقابل را به من داد: نقطه‌نظرات یک مرد ثروتمند و یک مرد فقیر.

من هر صبح برای مقایسه و سپس برگزیدن برخی از پیشنهادات برای خودم کردم. مشکل این‌جا بود که مرد ثروتمند هنوز ثروتمند نشده بود و مرد فقیر هنوز چندان فقیر نشده بود. هر دو مرد در ابتدای مسیر حرفه‌ای‌شان بودند و هر دو مرد با مشکلات مالی و خانوادگی، شکست و پنجه نرم می‌کردند. اما آنان نقطه‌نظرات بسیار متفاوتی در مورد پول داشتند.

به‌عنوان مثال، یکی از پدرها می‌گفت: «عش به پول، ریشه‌ی تمام فسادهاست». پدر دیگر می‌گفت: «بی‌پولی ریشه‌ی تمام فسادهاست». به‌عنوان یک پسر جوان داشتن دو پدر باراده که هر دو مرا تحت تأثیر قرار می‌دادند، برایم دشوار بود. من قصد داشتم که برای آنان پسر خوبی باشم و به نصایح آنان گوش فرا دهم، اما هر دو پدرم توصیه‌های مشابهی به من ارائه نمی‌دادند.

تقابل میان نقطه‌نظرات آنان به‌ویژه در مورد پول، آن قدر وسیع بود که مرا مشتاق و کنجکاو به تفکر بیش‌تر در مورد نظرات آن‌ها ساخت، تا جایی که برای مدت طولانی شروع به بررسی آن‌چه که آنان می‌گفتند، کردم. اکثر اوقاتِ تنهایی‌ام صرف تأمل و پرسیدن سؤالاتی نظیر این سؤال از خودم می‌شد: «چرا او این توصیه را کرد؟» و سپس همین سؤال را درمورد اظهارات پدر دیگرم نیز از خودم

می پرسیدم. البته گفتن این که: «آره، حق با اوست. با آن حرفش موافقم.» یا صرفاً رد کردن نظرات آنان با گفتن این که: «پیرمرد نمی داند در مورد چه چیزی صحبت می کند»، کارم را راحت تر می کرد، اما داشتن دو پدر که عاشقانه دوستشان می داشتیم، مرا مجبور به تعمق و درنهایت انتخاب یک نوع طرز تفکر مختص خودم ساخت. انتخاب یک نوع طرز تفکر مختص خودم، به عنوان یک فرآیند، در درازمدت بسیار این مندتر و مؤثرتر از صرفاً پذیرفتن یا رد کردن تنها یک نقطه نظر از کار درآمد.

یکی از دلایل این به ثروتمندان، ثروتمندتر می شوند، فقرا، فقیرتر می شوند و افراد طبقه می متوسط با توجه به ترووی می شوند این است که مبحث پول در خانه آموزش داده می شود و پدر و مادر، اکثر ما از والدین مان راجع به پول اطلاعات کسب می کنیم. در این صورت والدین فقیر در مورد پول چه چیزی می توانند به فرزندانشان بگویند؟ آن ها صرفاً می بایند: «رو به روزه بمان و سخت درس بخوان.» در نتیجه، فرزند این افراد ممکن است نمرات بالایی فارغ التحصیل شود، اما متأثر از ذهنیات و برنامه ریزی های مالی یک فرد فقیر باقی می ماند. متأسفانه هیچ گونه آموزشی در مورد پول در مدارس ارائه نمی شود. مدارس صرفاً بر روی مهارت های حرفه ای و تحصیلی تمرکز می کنند و نه مهارت های مالی. و این موضوع نشان دهنده ای این است که چگونه بانکداران، پزشکان و حسابداران با وشی که با نمرات و درجات عالی فارغ التحصیل شده اند، تمام عمر را با مشکلات مالی دست و پنجه نرم می کنند. بدهی ملی خارج از کنترل مان تا حد زیادی ناشی از تصمیماتی است که سیاستمداران و دولت مردان تحصیل کرده ای ما بر پایه ی کمبود یا عدم آموزش در مورد مبحث پول اخذ می کنند.

اکنون از خود می پرسم که در آینده ی نزدیک چه اتفاقی رخ خواهد داد، زمانی که میلیون ها نفر نیازمند کمک های مالی و پزشکی خواهند شد. آنان برای حمایت-

های مالی متکی به خانواده‌هایشان و یا دولتشان خواهند بود. اگر بودجه‌ی تأمین اجتماعی و خدمات درمانی به پایان برسد، چه اتفاقی رخ خواهد داد؟ اگر آموزشِ مبحث پول هم چنان به والدینی محول شود که اکثر آنان در آینده فقیر خواهند شد یا هم‌اکنون فقیر هستند، چگونه یک ملت از شر مشکلات مالی نجات خواهد یافت؟ من به دلیل داشتن دو پدر بانفوذ، از هردوی آنان اطلاعات کسب می‌کردم و مجبور به تفکر در مورد توصیه‌های هر پدر به طور مجزا بودم. بنابراین با انجام این کار، به شناخت عمیقی در مورد قدرت و تأثیر افکار یکی بر زندگی دیگری دست یافتم. به عنوان مثال، یک پدر عادت داشت بگوید: «من استطاعت تأمین این خواسته را ندارم.» در دیگر از به کارگیری این واژه‌ها امتناع می‌کرد؛ او مرا وادار به پرسیدن این سؤال می‌کرد: «بطور می‌توانم از پس تأمین این خواسته برآیم؟»

جمله‌ی اول یک جمله‌ی خبری است و جمله‌ی دوم، یک جمله‌ی سوالی است. جمله‌ی اول شما را از مخرجه‌ی دست می‌دهد و جمله‌ی دوم شما را به فکر کردن وادار می‌دارد. آن پدری که در شرف ثروت شدن بود، اظهار می‌کرد که مغز موظف به فعالیت است. منظور او این نبود که شما باید هر چیزی را که می‌خواهید بخرید. او بسیار به تمرین و ممارست دادن ذهن، قدرتِ منطقیِ رایانه‌ی جهان، معتقد بود. او می‌گفت: «ذهن من روز به روز قوی‌تر می‌شود، زیرا من را سرزنش می‌دهم. هرچه ذهنم قوی‌تر شود، پول بیش‌تری می‌توانم به دست آورم.» او معتقد بود که ابرازِ غیرارادیِ جمله‌ی «من توان تأمین این خواسته را ندارم»، یکی از نشانه‌های تنبلی ذهن است. اگر چه هر دو پدر سخت‌کوش بودند، اما زمانی که مباحث مالی به میان می‌آمدند، یک پدر عادت داشت به مغزش استراحت بدهد و پدر دیگر عادت داشت مغزش را به تمرین و ممارست وادارد؛ نتیجه‌ی درازمدت این فرآیند این بود که یک پدر از نظر مالی قوی‌تر شد و پدر دیگر ضعیف‌تر. این فرآیند بسیار شبیه به این است که یک فرد به باشگاه برود و براساس یک برنامه‌ی منظم تمرین و ورزش کند، برعکسِ

کسی که روی کاناپه می‌نشیند و تلویزیون تماشا می‌کند. تمرین و ورزش فیزیکی مناسب، شانس سلامتی شما را بالا می‌برد و تمرین ذهنی صحیح و مناسب، فرصت‌های مالی شما را بالا می‌برد. هر دو پدر من نگرش‌های متفاوتی داشتند و این تفاوت در نگرش، بر طرز تفکر آنان تأثیر شایانی داشت. یک پدر معتقد بود که ثروتمند باید مالیات‌های بیش‌تری بپردازند تا بهای خوش‌شانسی‌شان را بپردازند. پدر یگرمی گفت: «مالیات‌ها به‌منظور تنبیه کسانی که تولید می‌کنند و تشویق کسانی که تولید نمی‌کنند ترتیب داده شده‌اند.» یک پدر توصیه می‌کرد: «سخت درس بخوان تا بتوانی شرکت مناسبی برای کار کردن بیابی.» پدر دیگر توصیه می‌کرد: «سخت درس بخوان تا بتوانی شرکت خوبی برای خریدن بیابی.»

یک پدر می‌گفت: «دلیل اینکه من ثروتمند نیستم، بچه‌دار بودنم است.» پدر دیگر می‌گفت: «دلیل این که من باید ثروتمند شوم، بچه‌دار بودنم است.» یکی سر میز شام به بحث درمورد پول و تجارت میداد، می‌داد، در حالی که دیگری بحث درمورد پول حین صرف غذا را ممنوع می‌کرد.

یکی می‌گفت: «زمانی که پای پول به میان می‌آید، حساب احتیاط را رعایت کن، ریسک نکن.» دیگری می‌گفت: «بیاور ریسک را مدیریت کن.» یکی معتقد بود: «مسکن ما بزرگ‌ترین سرمایه‌گذاری و دارایی ماست.» و دیگری معتقد بود: «خانه‌ی من یک بدهی است و اگر خانه‌تان بزرگ‌ترین سرمایه‌گذاری شماست، به دردمر افتاده‌اید.» هر دو پدر قبوض خود را می‌پرداختند، با این حال یکی قبوض را ابتدای موعد پرداخت می‌کرد و دیگری آخر موعد پرداخت می‌کرد.

یک پدر معتقد بود که یک شرکت یا دولت مسئولیت تأمین شما و نیازهای‌تان را به عهده می‌گیرد. او همیشه نگران افزایش حقوق، طرح‌های بازنشستگی، کمک هزینه‌های درمانی، مرخصی استعلاجی و دیگر مزایا بود. او تحت تأثیر هردو عمویش بود، کسانی که به ارتش پیوسته بودند و پس از ۲۰ سال خدمت فعالانه، صاحب

حقوق بازنشستگی مادام‌العمر شده بودند. او عاشق طرح کمک‌هزینه‌های درمانی و بن خرید کالا از فروشگاه‌های مختص ارتش بود. هم‌چنین عاشق طرح (حق) استادی دائمی دانشگاه بود. طرح حمایت شغلی مادام‌العمر و مزایای شغلی، گاه مهم‌تر از خودِ شغل به‌نظر می‌رسیدند. او اغلب می‌گفت: «من خیلی برای دولت کار کرده‌ام، و مستحق این مزایا هستم.»

پدر دیگر به‌طور کلی معتقد به استقلال مالی بود. او علناً به اولویت طرزتفکر و این‌که چگونه این امتیاز، افرادی از نظر مالی محتاج و ضعیف را به‌وجود می‌آورد، اعتراض می‌کرد. اهمیت زیادی به داشتن استطاعت مالی می‌داد. یک پدافلاتی کرد که فقط چند دلار پس‌انداز کند در حالی‌که دیگری سرمایه‌گذاری‌های بزرگ می‌کرد.

یک پدر به من آموخت که چگونه سوابق تحصیلی‌ام را به‌طور تأثیرگذار تنظیم کنم، در نتیجه توانستم شغل بسیار بسیار خوبی بیابم. در حالی‌که دیگری به من آموخت که چگونه برنامه‌ریزی‌های شغلی و مالی تنظیم کنم، بنابراین توانستم کارآفرینی کنم. ثمره‌ی سال‌ها تلاش و زیر نظر دو پدر به‌نفوذ بودن، فرصت ناب مشاهده‌ی تأثیرات افکار متفاوت بر زندگی یک فرد را به من داد. من متوجه شدم که افراد به‌واقع زندگی‌شان را از طریق افکارشان شکل می‌دهند.

به‌عنوان مثال، پدر فقیرم همیشه می‌گفت: «من مرکز ثروت‌مند نخواهم شد.» و این پیش‌گویی او تحقق یافت. در حالی‌که پدر ثروتمندم همیشه خود را یک فرد ثروتمند خطاب می‌کرد. او سخنانی مانند این‌ها را اظهار می‌کرد: «من یک مرد ثروتمندم و افراد ثروتمند این کار را نمی‌کنند»، و حتی پس از این‌که به مجرد یک مشکل مالی عمده دچار ورشکستگی شد، هنوز خود را یک مرد ثروتمند خطاب می‌کرد. او هرگز خود را پشت این اظهارات پنهان نمی‌کرد که «یک تفاوت عمده

میان فقیر بودن و ورشکست بودن وجود دارد. ورشکستگی موقتی است، اما فقر، آبدی است.»

پدر فقیرم می‌گفت: «من هیچ علاقه‌ای به پول ندارم» یا «پول مهم نیست»، در حالی که پدر ثروتمندم همیشه می‌گفت: «پول نشان‌دهنده‌ی قدرت است». ممکن است هرگز قدرت تفکرمان ارزیابی یا تصدیق نشود، اما من به‌عنوان یک پسر جوان، اهمیت آگاهی از افکارم و چگونگی ابراز مقصودم را یاد گرفتم. من متوجه شدم که پدر فقیرم، تیر است اما نه به دلیل میزان درآمدش که درآمد قابل توجهی بود، بلکه به دلیل طریقه فکر و عملکردهایش. من به‌عنوان یک پسر جوان با داشتن دو پدر، باوسواس و انتخاب بالا، مجموعه‌ای منتخب از تفکرات پدرانم را به‌عنوان تفکرات خود برگزیدم. باید به نسیج پدر ثروتمندم گوش دهم یا پدر فقیرم؟

یک تفاوت عمده میان فقیر بودن و ورشکست بودن وجود دارد. ورشکستگی موقتی است، اما فقر، آبدی است.

اگر چه هر دو مرد احترام بسیار زیادی برای تحصیل و آموزش قائل بودند اما درمورد آن‌چه که تصور می‌کردند برای یادگیری مهم است، اختلاف نظر داشتند. یکی از من می‌خواست که سخت درس بخوانم، مدرک بگیرم و شغل مناسبی بیابم تا پول کسب کنم. او از من می‌خواست که درس بخوانم تا یک فرد متحرک، وکیل یا یک حساب‌دار شوم و وارد دانشگاه بازرگانی شوم تا مدرک کارشناسی ارشد بازرگانی بگیرم. در حالی که دیگری مرا تشویق می‌کرد درس بخوانم تا ثروتمند شوم، تا درک کنم که عملکرد پول چگونه است و بیاموزم که پول چگونه باید برای من کار کند.